

۸ نامہ و ۳ شعر

علی اسدالہی

بہار ۱۳۹۹

Epistles

۱

آذر ۹۷

برادر گرانقدر
مدیر رفیع الشان

با سلام و آرزوی عافیت برای جنابِ کِسْکِشِعالی

و عرض خسته نباشید

ضمن تبریک فرارسیدن ایام سعیده‌ی لطفاً

خواهشاً

احتراماً

گشتن، شدن، گردیدن

پیرو مذاکره‌ی حضوری با منشیِ لِاسِیِ معاونِ قَرَمَسَاقِ واحدِ مالی -
- آن اداره‌ی معظم

عطف به نامه‌ی شماره‌ی ...

نظر به اینکه

اینجانب	تا
مع الاسف	که
شخصاً	با
در این مدت	به

رغم میل باطنی

بنا بر گزارش بیمه‌ی ایران - که به پیوست تقدیم شده است -

تمنا دارم

استدعا می‌کنم

از آنجا که

بدین منظور

و در این مورد خاص

مذکور

هزینه‌های تحمیلی

نه فقط

بلکه

فرزندان

روح و روان

از پسِ مخارجِ درمان

که بیشتر نقلش رفت

علی هذا

نمی‌توانم

نمی‌شود

نیست

شور بختانه قادر به

پس

بنابراین

زیرا

در صورت امکان

بنده‌نوازی

معاذلله...
معاذلله...

برابر با...

اقساط

ضامن

بلند مدت

سنوات

دو کارمند دولت

تبعات

مالیات و کسورات

لیکن

در حکم صادره

دبیرخانه‌ی مادر چنده

ضمن مخالفت

نمی دهند

نگرده اند

نمی کنند

با آنکه

مرتباً

دائماً

مکرراً

کتباً

و با وجود تکمیل مدارک نیز

تا به حال چند بار

چند مرتبه، هر روز

هیچ کدام

اما

لذا

ولی

حتی

اگر

سپس

در پایان

از صمیم قلب

مبذول

اقدامات مقتضی

مقبول

پیشاپیش

متعهد می شوم

با کمال میل

از اعماق وجود

سوگند

هر آنچه در توان دارم

~~التماس می کنم~~

~~شما را به خدا~~

~~تک تکتان را گاییدم~~

۲

آذر ۹۷

و آنان را که کشته‌اید، مرده نپندارید
و آنان را که شبانه خاک کردید و کسی خبر نشد
و آنان که با طناب
تیغ و تفنگ و چوب
و بعضی امضا نمی‌کردند
گفتید
«مث اینکه نمی‌خوای همکاری کنی!»

جواب هم که لابد خاطرتان هست؟ - بیلاخ!

مرده نپندارید

و خاک را

و میوه‌هایی که می‌خورید

و مرغی که به نیش کشیده‌اید و بسم الله اخوی! بسم الله!

و حتماً همه‌تان هر شب

- هر شب و هر شب -

به آن‌روز فکر می‌کنید

آن‌روز که سراسیمه

مشغول پاک کردنِ علائم‌اید

با بلیطی در جیب و دست عیال و توله‌سگ‌هاتان در دست:

- و هاجروا

اما یادتان نرود آنان را

آنان در خاک را

آنان را که میوه و دانه می‌شوند

و می‌روند در رگ

در سلول‌هایتان سنگر می‌گیرند

و بعد

آن روز که ناگزیر:

به خدا من نبوده‌ام

باور کنید ما نبوده‌ایم

ها که کنید

می فهمیم

و ها که می کنید

گریه رهامان نمی کند

۳

دی ۹۷

میان دره‌های زنبق وُ میان شکوفه‌ها

میان باغ وُ در عبور نسیم

از پیرهنِ دریده‌ی غنچه

یکی گل هم هست که می‌خورند

نه از آن گل‌ها که بعد از آن
می‌دوند به سمت تماشاچی‌ها
نه مستطیل سبز

و محض نجات این شعر
- که گفته‌اند شعر باید ورای حرف‌های روزمره باشد -
خدمتتان عرض می‌کنم:

در تب و تابِ آغازِ جامِ ملت‌های آسیا، دو کودک گل‌فروش را در کرمان به تاریخ بیستم دی ماه ۱۳۹۷ دستگیر کردند؛ و برای تنبیه گل‌هایشان را به زور دادند بخورند. بنا بر تصاویر موجود از ماجرا یکی از بچه‌ها همین‌طور که مشغول جویدن بود، دلش آشوب می‌شد و عق می‌زد، بوی گلش چنان مست کرد که عق می‌زد.

این را نوشته‌ام
که خوانده‌ام: زبان پویاست
و ما پیش از این چنین معنایی برای گل در ذهن نداشته‌ایم

چنان که قبر شما نیز زین پس
- با گل‌هایی که به ما خورانده‌اید -
قبر دیگری خواهد بود:

گلی که برده می‌شد و
گلی که خورده می‌شود

گلی که چیده می‌شد و
گلی که ریده می‌شود

۴

۹۶-۹۸

- شاعران مردند!

شاعران مردند!

و روزگار
بی خیال افتاد

*

شاعرانتان را نکشید

شاعرانتان را نمیرانید

زبان می میرد

عفونت می کند

مخمل سرخ و نرم آن

لکه های سفید می نشیند بر

قارچ می زند

پس می زند دارو را

گند می خورد به طبع و مشامتان

*

شاعران مردند

شعر گریخت

و مردار خیال

از بوی گه انباشت

جهان را

بدو گفت پردخته کن سر ز باد
که جز مرگ را کس ز مادر نژاد
جهان دار پیش از تو بسیار بود
که تخت مهی را سزاوار بود
فراوان غم و شادمانی شمرد
چو روز درازش سر آمد بمرد
اگر باره‌ی آه‌نیمنی به پای
سپهرت بساید نمانی به جای
کسی را بود زین سپس تخت تو
به خاک اندر آرد سر بخت تو

هنگام

که انگشت‌ها کم است

برای چپاندن درون سوراخ‌ها،

درزها...

آن طرف

آب؟

نه!

سطل سطل زردآب تاریخ است.

سوراخی در آینه‌ی روبروت:
یک انگشت.

سوراخ کنارش:
یک انگشت.

هزار و یک سوراخ دیگر در اطرافش.

سوراخی بزرگ در چشم
در صدایی که هر صبح می‌گفت:

- همه چیز مرتب است

تمام انگشت‌ها لازم است
تمام دندان‌ها
برای کندن انگشت‌ها

هنگام که کافی نیست:

هزار دندان برای دریدن
هزار انگشت بریده

صد دست

که هر روز هرس کردی

انگشت‌هایتان را بدهید!

التماس می‌کنم!

انگشت‌هایتان کم است!

*

از پیشانی‌ات

ترک

لب باز کرده تا لب‌ها

خنده‌ات شکسته است

در عکس‌های پاره بر دیوار

خنده‌ات شکسته است

۶

۳۰ دی ۱۳۹۵ (پلاسکو)

بله

ما مرده‌ایم

ما کشته شدیم و هر روز قاتلان خود را می‌بینیم

بله

ما را نموده‌اند

قبل‌تر از سوراخ آسمان

بعد

در مسیر کهریزک‌ها

چنان کشتند

که خون

بر خوان عاشقان باقی ست

آه

«خدای مهربان باقی ست»

من که این نبوده‌ام

من که قول دادید پرنده خواهم شد، اما

پنجره‌ای شدم متروک

باز

رو به خرابه‌های خود

بله

ما کشته شدیم

و با تکه‌های مقتولمان سر کردیم:

قلب

که جز تپیدن نیز کار دیگر داشت

چشم این نیست
چشم که در باتلاقش
دستی بیرون آمده است از آب
و در سفیدی اش هزار قوی بی سر شناورند

دریدند
خوردند
بریدند
بردند
و آنها که زنده اند، زودتر از اینها مردند:

یکی در میان
مجنون
یکی در میان
دیوانه

زیرا که رقص جان داده
و سایه های قاتلان
بر دریچه ها افتاده

زمان مرده‌ست

هر عکس که می‌رسد مرده‌ست

خاطره در قابِ شنیعِ تصویر جان داده

و تنها فرداست که زنده می‌ماند

فردا

زیرا هنوز کسی با آن سلفی نینداخته

چرا که مردگان بی‌دلیل نفس نمی‌کشند

چرا که این‌همه تن

زیر آتش و خاک

بله! فردا

فردای ما

فردای رها

کس کش‌ها!

- رونوشت به بعد از این

- رونوشت به ناپیدا

بهمن ۹۸ (گزارشی از آبان)

همکار گرامی

بنا به درخواست شما آیین‌نامه‌ی نگارش صورت‌جلسه‌های این سازمان به پیوست ارسال می‌شود.

- هر جلسه‌ی رسمی دو سند اصلی دارد: یکی «دستور جلسه (Agenda)» و دیگری «صورت جلسه (Minute of Meeting)». دستور جلسه (Agenda) قبل از شروع جلسه تنظیم می‌شود.

پس سفره را انداختند

- در «دستور جلسه» مشخص می‌کنند که در هر جلسه چه اتفاقاتی خواهد افتاد و موضوعات اصلی چه خواهد بود.

و بر فرشی از نان داغ و تره، ترشی و پیاز و کره:

مردار کودکان

بر سر طبق کش‌ها

- صورت جلسه بعد از برگزاری جلسه تنظیم و تدوین می‌شود. صورت جلسه گزارشی است که روند اتفاقات جلسه و مشروح تصمیمات اخذ شده را بیان می‌دارد.

(زبان مدام تقلا می‌کند. افاقه نیست. چیزی بین دو دندان آسیای ردیفِ بالا گیر کرده است. یک تکه‌ی سمج که رفته آن میان و لثه را می‌فشرَد. بخشی از آن بیرونِ دندان‌ها حس می‌شود، اما، بخش عمده‌ی آن آن‌لاست، به زور زبان در نمی‌آید، جُم نمی‌خورد: به زبان در نمی‌آید)

... و حجت الاسلام حسن روحانی پس از تصویب قطعی سراسری اینترنت کشور از شنبه ۲۵ آبان ۱۳۹۸ (به مدت یک هفته)، حین هشدار به حاضران در جلسه شورای امنیت ملی، ناگهان نطق غرایش را برید، دست فرو کرد در دهان و آنچه را که میان دو دندان بود به تقلای انگشت در آورد، گذاشت در بشقاب.

- علی غرلاوی، ۱۲ ساله از خرمشهر -

- همه‌ی شرکت‌کنندگان در جلسه باید صورت جلسه را امضا و تأیید کنند. صورت جلسه به واسطه‌ی امضای حاضرین مستند می‌شود.

آنگاه

۲۷ کودک، ۲۷ نوجوان را کشتند

یکی در آمد: چه دیده/اید؟

- مردن ۲۷ ستاره را
در فاصله‌ی یک هفته‌ی نوری.

دی خونین ۹۶

از خاک و قیر

خون

در چشم و دل اگر افتاد

از شما چه خواهد ماند؟

خون صریح، جاری، درشت

و مادران اگر روزی، گوشه‌ای، غروب دلگیری
چهره‌ی مذاب فرزند را، آن خنده‌های دل‌بند را...

از شما چه خواهد ماند؟

هر بار که گفتید «حالا نه!» «نمی‌ارزد!»
و لکه‌های چربِ خون
دور دهانتان پیدا است

برادران!

نویسندگان بزرگ!
ناجیان بی‌دریغ ادبیات!

وقتی پشته‌پشته از کشته

وقتی که پاچه‌های سرخ شلوارتان را می‌دهید بالا
و پاورچین‌پاورچین در جمع‌های تاریخ‌سازتان
از جادوی هنر می‌گویید به حاضران
صدا...

صدای خیابان... - می‌رسد آیا به گوشتان؟

«کار ما چیز دیگری ست» - کار شما اما چیست؟

«کار ما نجات واژه‌هاست» - وقتی صاحبان واژه‌ها می‌میرند؟

از شما چه خواهد ماند؟

برادران!

برادرانِ تخم‌های کوچک و حرف‌های بزرگ

برادرانِ کینه‌های عمیق از خود

برادرانِ بالا کشیدن یقه‌ی پیراهن روی دماغ

در خلوت اتاق

(وقتی که بوی چرک روحتان می‌پیچد درون مغزتان)

بهترین شعرها را ننوخته‌اند

بهترین داستان‌ها مرقوم نخواهد شد

و از تک‌تک سطرهای شما بوی مردار می‌آید

زیرا آنان که لایق نوشتن‌اند، وقت نداشتند که بنویسند

و شما مشغول نوشتن بودید

آنگاه که می‌مردند.

ای خدانا باورانِ معتقد به حیات بعد از مرگ

به قرن‌ها بعد بیندیشید

روزی که نامتان در کتاب‌های تاریخ می‌آید:

ادیب ارجمند!

شاعر کبیر!

هنرمند گران سنگ!

و در میانه‌ی مراسمِ باشکوهِ تجلیل وُ قدردانی

- به پاس یک عمر تلاش -

زمانی هست که باید به دستشویی بروید

و آنجا آینه‌ای در برابرتان

و آنجا چشم در برابر چشم

بی هر حجاب وُ ریا

تف!



یک توضیح کوتاه پیرامون ۸ نامه‌ای که خواندید: تاریخ شعر نامه‌نگاران در مغرب‌زمین به قهرمان‌نامه‌ها (*Heroides*/البطلات) اثر اووید و حدود ۲۰۰۰ سال پیش باز می‌گردد. شعری که ۱۵۰۰ سال بعد از سروده شدن مجدداً مورد توجه مجدد شاعران اروپایی قرار گرفت و با بروز رنسانس و بازخوانی آثار کلاسیک یونان و روم، راه جدیدی میان شاعران انگلیسی باز کرد. در این میان شعرهای نامه‌نگارانه‌ی الکساندر پوپ و لرد بایرون مثال‌های خوبی بر تاثیرپذیری از اووید و پیشرفت شعر نامه‌نگارانه‌ی انگلیسی در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی‌ست. در قرن بیستم هم ردپای شعر نامه‌نگارانه در ادبیات انگلیسی با نمونه‌های جسورانه‌تر و فرم‌های تازه‌تر قابل پیگیری‌ست؛ از نامه‌ای به همسر ریور-مرچنت اثر ازرا پاوند و شعر-نامه‌های ادوارد دونکان، امیلی دیکنسون و تد هیوز تا ترانه‌ی سرشناس بارانی آبی مشهور اثر لئونارد کوهن.

در شعر فارسی نیز شاعران از ساختار پیغام-پاسخ در شعرها و منظومه‌هایشان بهره‌ها برده‌اند. چه انبوهی از نامه که در شاهنامه داریم، و یا خسرو و شیرین به واسطه‌ی بارید و نکیسا چه پیام‌ها که به هم رسانده‌اند. این پیام‌رسانی‌های عاشقانه در صورت مکتوب خود به بهترین شکل در ده‌نامه‌ها متجلی شده‌اند: نوعی ادبی که بنا به عقیده‌ی ذبیح‌الله صفا پیشینه‌ی آن به دوره‌ی اشکانیان می‌رسد. ده‌نامه‌های پس از اسلام متأثر از نامه‌های ویس به رامین و جواب‌های رامین شکل گرفتند و در میان آن‌ها منطق العشاق اثر اوحدی مراغه‌ای از مشهورترین نمونه‌هاست. در شعر معاصر نیز خطابه و زندگی خصوصی ف.م از رضا براهنی، گریز از اردلان

سرفراز، برای خرمشهر امضا جمع می‌کنم اثر عدنان غریفی، نامه‌های سید علی صالحی و... نشان از گریز به فرم‌های گوناگون مکاتبات دارند.

در این هشت قطعه سعی کرده‌ام دست به اکتشافاتی فردی در ساحت بوطیقایی شعر نامه‌نگارانه بزنم، آنگونه که بتوان این ۸ نامه را در ادامه و منفصل از تجربه‌های پیشین فهمید. سوالات من قبل و حین نوشتن این ۸ قطعه از این قرار بود: فرم و خطابه‌ی نامه‌نگارانه باید به چه صورت تبدیل به علت شکل‌گیری چند شعر شود و آن‌ها را کنار هم سامان بدهد؟ چگونه می‌توان روایت‌گری این شعر-نامه‌ها را از دام / اعتیاد تغزلی رهاند تا پژواک صداها‌ی حذف‌شده را به گوش برسانند؟ پاسخ من به این سوالات جز تمرین، جز شعرهایی که نوشته‌ام و خواهم نوشت، نخواهد بود. باید نوشت و خط زد تا بتوان قابلیت عملی‌شدن طرح‌ها را سنجید. شاعری که مشق نکند و از گلاویزشدن با قابلیت‌های نوع‌به‌نوع شعر فارسی بگریزد، با خروار خروار نظریه پاسخی به این سوالات نمی‌تواند داد: ایده‌ی بدون اجرا به یک غاز نمی‌ارزد. این ۸ شعر قطعاتی از پروژه‌ای هستند که سال‌هاست در حال تکامل و تحت آزمایش است.



۱

فروردین ۹۷ (ابن بابویه)

In the midst of life, we are in death (Book of Common Prayer)

تو را به خاطر آوردن و در کلام پیچیدن

با خاطره از

خاطره گفتن بود

درون بودن و برون ماندن

شاید پُر

شاید پوچ

- در گذشته‌ی آینده -

یا انفجار ستاره‌ای

به خاطر آوردن تو
جنون از خاطره گفتن هاست
- حبابی که از نگاهی می ترکد -

«حالا»ست:

چیزی که هرگز نیست
چیزی که هرگز است

کورمال و گنج
به راه افتادن
بر پهنه‌ی بی‌کران هیچ
دست کشیدن و گشتن
پیمودن و در مکتی طویل

به خاطر آوردن:

به خاطر نیاوردن را
به خاطر آوردن:

زبونی زبان

پریدن از دهان

لکنت زمان، در شرح سیاه‌چاله و

مردمک‌های یک جفت چشم ناباور

بر حجمِ فراخِ ملکوت

که این همه را چطور؟

این همه را چگونه عاقبت؟

به خاطر آوردن تو

به خاطر تو آمدن است

چگونه‌ام به خاطر آری ای مرگ!؟

ای سلامِ هر نفس

خاطره بر تمام خاطره‌ها

۲

بهمن ۹۶ (به مَنا)

Wash away all my iniquity and cleanse me from my sin.
For I know my transgressions, and my sin is always before me (Book of Psalms)

جور دیگرم بساز
بیا این بار وُ هوایم باش

نان خود کنم
آری
در کوره‌ات کن وُ دوایم باش.

آب کوزه‌ام باش هر صبح
آب

که درختی سوخته می‌کشد در آوندهاش

خط رطوبتی

بازمانده از عبور حلزون بر سنگ

لبی، گردن کشیده‌ای

دهان کویر از بوسه‌ای.

شرابم باش

بریز و بساز جور دیگری اما:

بیچ دور بازو هام، گیاهم کن

خاک گلدان شو و نگاهم کن

از خواب پریدم اگر

بگو «آرام!»

اینّت آسمان» و سر به راهم کن.

غذایم باش

چاشت ناشتای درویشی

کاسه‌ای شیری

خوان کوچکی که بر آن فرود آیم

ببارانم

برقص آنک برقصانم.

دست عاشق باش

به رفاقت

بردار و بر زخم‌ها بگذار:

بخوان دوباره نامت را

نام‌های ناتمامت را:

محمد را، مژگان را

ندا و رضا و اشکان را

(طنابی از رنگین‌کمان افتاده بود پایین

گرفتند و رفتند بالا)

آنان را

که چهره‌هایشان پیدا نیست

و نامشان به گوش دیگران آشنا نیست

بخوانانام

پرده از شکل‌های دیگر بردار

بینانام:

شهادت می‌دهم مُردم

دهان خالی‌ام، مشتم

چشم‌های بازم را

وقت برخاستن کشتم؛

تو دیدی‌ام

فریاد برنداشتم اما رسیدی و شنیدی‌ام

پریدی و

شکفتی و

چشم‌های درشتِ عشق را

به فانوس‌اندرون گرفتی و

ندیدمت

نگاهم باش
جوشیدن گلویم باش

راهی به سینه‌ام بشکاف
گردی از پی‌ات می‌دود درون هوا
می‌آیم
صدای جست و جویم باش.

گذر سیاوش از آتش - آذر ۹۷

Father, into your hands I commit my spirit (Gospel of Luke)

سیاوش بیامد به پیش پدر
یکی خود زرین نهاده به سر
هشیوار و با جامه‌های سپید
لبی پر ز خنده، دلی پر امید
یکی تازی‌ای بر نشسته سیاه
همی خاک نعلش بر آمد به ماه



ستیغِ ظهر وُ سیاهه‌ی غلیظِ جمعیت
یک گله هیزم وُ کمینِ ذره‌بین

و کوبه‌های تپ‌تپِ قلبی ترسان
در هممه، در هلهله، گم...

(صدای تپیدن

در سر

در التهابِ آن رگی که می‌دود به زیر پلک)

تپ‌تپ: شقیقه شقیقه

تپ‌تپ: گنجشک هراسیده

تپ‌تپ:

بر آستانه‌ی دار

شاشیدن



- سفید بیوش!

سفید

دیرتر می سوزد

*

بینشان

بینشان

چشم‌ها گرسنه‌اند

معما: آن چیست که می‌رود میان دندانِ پیشینیِ بالا و دندانِ پیشینیِ پایینی، پوستش می‌شکند، زبان مغزش را می‌کشد بیرون و لب تفال‌اش را فوت میکند در منظره‌ی مقتل، پسر م؟ پسر گلم!

چشم‌ها گرسنه‌اند

*

ظهر گُر گرفت و دود
ظهر می سوزد و گوشت

شب: جزغاله‌ی روز
شب: پیراهن اوست
که بر تاولِ پوست چسبیده

*

من آمدم پدر
من آمده‌ام

زغال از سینه‌ام دارم
تنم
لاله که بنشانم
جگر در سینه‌ام داغ است.

ببین!

شمع شدم

نورم

حلول شعله‌ام در خود

نگاهم نشتِ روز از کاسه‌ی چشم چراغ است.

سو ختم پدر

سو ختم

مرا اما تو پیدا کن

ببین!

خاکسترم آنجاست

بردارش

در صورتِ خود ها کن

*

عبورِ بی‌سوارِ خطی سیاه از دشت:

عودی که دود می‌کند
از پیِ خودش

(اسب)

زنده مانده است

اسب

که با چشمش گفت:

چگونه بگرید اسب؟)